

هشتم مارچ روز همبستگی زنان را به روستا ها ببریم

ما تحصیل کرده ها و شهری ها که امروزه کم و بیش به حقوق و امتیازات زن آگاهی داریم و از برکت مواظبت چند سبایی خارجی ها، خواهان تحقق کامل و بدون قید و بدون تفسیر محدود آن در قالب های فرهنگی بومی خود نیز می باشیم و کم و بیش به بعضی از امتیازاتی عملاً نیز دست یافته ایم، مگر گاهی فکر کرده ایم که طرح این حقوق و تحقق آن در محوطه محدود شهر ها و یا در چهار دیواری کوچک مرفه نشینان شهر و ده، افاده تطبیق سرتاسری این حقوق در تمام کشور را ندارد؟ مگر محاسبه کرده ایم که ما از حقوق زن که صحبت میکنیم، فقط شهر نشینان، بهتر است بگوییم بخش ناچیزی از شهر نشینان ما مستفید میشوند؟ حتی نه تمام شهری های ما، اگر خوب دقت نماییم حقوق زن که ما هر روز و بالخاصه در روز هشتم مارچ، روز همبستگی زنان برای تذکر و تحقق آن حنجره های خود را می دریم، در کشور ما در ساحه خیلی کوچک و به فیصدی ناچیزی مطرح میشود؟؟ و عاقبت نزدیک این طرح محدود حقوق متذکره، باعث دلزدگی و کاهش جدی پشتیبانی مردم بخصوص زنان از این اصول و حقوق خواهد شد.

موافق خواهیم بود که هر اندازه که ما به مراکز شهر ها نزدیک گردیم، به همان اندازه فیصدی بلند رعایت حقوق زن را ملاحظه خواهیم کرد و هر قدر که از این مراکز به دور رفته و در قعر روستا ها و دهات نگاه کنیم، به همان اندازه به غیابت کامل این حقوق و نقض کامل حقوق زن مواجه خواهیم بود:

برای شناخت ساحه حضور حقوق مورد نظر ناگزیریم به معلومات و ارقامی مراجعه کنیم که بالنسبه معلومات قابل اطمینان مربوط به موضوع را به ما توضیح می کند. اعداد آتی واضح میسازد؛ که عرصه تخمینی حقوق زن و رعایت عملی آن بیان گر چه ارقامی خواهد بود :

بر اساس مندرجات سالنامه احصائیوی سال 1389 هـ ش نفوس کشور 26 میلیون نفر تخمین گردیده بود، که از جمله 78 فیصد آن در روستا ها زندگی می کرده اند و نیز در مجموع نفوس، تعداد 49 فیصد (11960900 زن) را زنان تشکیل میدادند، از این 49 فیصد زن به تعداد 9200500 تن آن در روستا ها و 2760400 تن زن در شهر های کشور ما زندگی داشته اند، به این ترتیب زنان روستایی کشور ما 76.9 فیصد کل زنان وطن ما را احتوا میکرده اند، در همان سال 1389 دوفیصد تمام زنان کشور رئیس خانوار بوده اند، یعنی نان آوری فامیل خود را برعهده داشته اند.

متکی به معلومات مندرج سالنامه احصائیوی سال 1390 هـ ش از جمله 24987700 نفر نفوس کشور، 12205700 تن آن زنان بوده که 2851800 نفر زن شهری و 9353900 زن مقیم روستا های کشور حساب شده اند، که رقم اخیر تقریباً 76.6 فیصد تمام زنان هموطن ما را در بر میگیرد مجموع نفوس کشور به اضافه 1,5 میلیون کوچی رقم 26487700 را نشان میدهد. باید توضیح نمود که به غیر از کوچی ها در جمله 24987700 نفر 19,1 میلیون آنرا هموطنان روستایی ما احتوا میکند، این ارزیابی سرسری صرف بازگو کننده واقعیت کمی موضوع تعداد زن در وطن ما میباشد، پسآنتز خواهیم دید که چگونه اکثریت زنان کشور به چه ترتیبی به حقوق ایشان دسترسی دارند؟

حالا بهتر فهمیده شده میتواند که ما از تأمین و برقراری حقوقی صحبت میکنیم که به (12205700 نفر)، 49 فیصد نفوس کل کشور تعلق میگیرد که در جمله آن 9353900 زن یا 76.6 فیصد زنان روستایی هموطن ما اند، که ساکن روستا ها میباشند. اگر مدرکی وسند اثباتی وجود داشته باشد که نشان دهد حقوق خواهران دهاتی ما در نظر گرفته شده و یا کم از کم این حقوق در حد خیلی بدی و ابتدایی آن محترم شمرده شده و نقض نمیشود، شاید میتوانستیم مطمئن گردیم که در دهات و مناطق دور افتاده، زن هموطن ما در یک راحتی حد اقل نفس کشیدن، به سر میبرد، اما متأسفانه چنین مدرکی در اختیار نداریم و بالنتیجه به این حقیقت تکاندهنده مواجه میشویم که اگر و صد اگر هم حقوق زن در کشور ما تطبیق گردد، به فیصدی گسترده خواهران ما از مزایای این حقوق بی بهره خواهند بود، مخصوصاً خواهران دهاتی ما که آماج تمام مظالم مرد سالاری، مصائب ناشی از جنگ های پیهم در کشور، تنگنا های فرهنگی، طبقاتی، خرافی، رسوم عادات نامعقول سنتی، مصائب ناشی از عقب ماندگی های قرون، بی مسؤولیتی کامل اورگان های دولتی در روستا ها در برابر اعاده و دفاع از حقوق آنها، زنان روستایی ما را به مظلومترین، بی دفاعترین اتباع کشور و گاهی فراموش شدگان مبدل ساخته است، اگر مظلومی که باعث حذف حقوق انسانی زنان میشود، در کشور ما ارزیابی گردد، این خواهران روستایی ما بوده اند که متحمل آن همه عذاب ها گردیده اند:

در صدر همه ستم های که بر زن روستایی ما اعمال میشود، فعل زشت «بد دادن» است، بد دادن عبارت از فعلی است که در آن زن به مثابه یک «شی» بصورت متاعی به حیث «جبران خساره» معامله میشود؛ در دشمنی ها و زد و خورد های خانواده ها، قبیله ها، قوم ها، عشیره ها و... وقتی آدم و یا آدم های توسط یک طرف متخاصم به قتل

میرسند، برای قطع و پایان دادن به دشمنی و جلو گیری از ادامه کشتار و قتل و قتل بیشتر میان مرد ها، دختر و یا دخترانی از جانب قاتلان به طرف مقتولین، طور «جبران خساره» و حسن نیت برای ختم قتل و قتل مرد ها، «بد» داده میشود، ریشه لفظ «بد» در اینجا به مفهوم اصلی آن دقیقاً تطابق دارد، یعنی : بد، زشت، خراب، کثیف، نجس و هر کلمه ولغتی که معانی «بدی» را منتقل بسازد به آن صفت «بد» را اطلاق میکنند، اصطلاح «بد» به این تعبیر در این رویداد ها به کار میرود که «بدی» یا دشمنی میان دو قوم و یا دو قبیله به وقوع پیوسته و بالنتیجه باعث بروز قتل شخص و اشخاصی گردیده باشد، طوریکه گذشته های معلوم نشان داده است موسفیدان و ملای امام منطقه مربوط، جرگه تشکیل داده و براساس فیصله آن، جهت ختم و توقف ادامه خصومت، جانب ضارب و قاتل، دختر و یا دخترانی را از فامیل و خانواده خود توسط جرگه قوم و یا قبیله به طرف مضروب و مقتول «بد» میدهد، حال اگر فامیل و خانواده مقصر، دختر و یا چند دختر نداشته باشد، ناگزیر خواهند بود براساس تصمیم جرگه مواسی و یا مقدار معین پول نقد به جانب مقابل بپردازند، هر دوجانب متخاصم مجبور اند فیصله جرگه را درباره تعداد ونوع بد وهویت متعلقه «بد» یعنی دختر و دختران بد داده شده، رعایت کنند به این معنی که دختر و یا دختر ها به عقد کدام شخص و یا اشخاصی در آورده میشوند، و یا مواسی یا پول معینه پرداخت می گردد، هدف فرضی این بد دادن و بد گرفتن چنین پنداشته میشده است که زن با وصلت به همراهی فامیل متضرر و مقتول، امکان صلح و آشتی و خویشاوندی را مساعد ساخته و با عث نزدیکی و دوستی میان دو قوم گردیده و زمینه زدودن دشمنی و خصومت را در بین آنها فراهم میسازد، مخصوصاً وقتی زن بد گرفته شده طفل به دنیا میآورد، این کودک نقطه اتصال دوطرف متخاصم شناخته میشده است. در ظاهر امر در معامله بد دادن زن به حیث «شی» آورنده صلح برای مردان آتمکش و نرادر، ناجی جان قاتلان، مورد استفاده قرار داده میشود بدون آنکه خود زن کوچکترین منفعتی از آن دریافت کند و یا حتی نام و نشانی در تاریخ آن مسأله از زن قربانی به جا بماند، زن به عنوان قربانی در ازای تقصیر دیگران به شکنجه گاه دائمی و یا مرگ فرستاده میشود، اگر از موضوع بیان شاعرانه هم بدهیم واقعیت هولناک آنچه که بر زن بد داده شده می آید تغییر نمی کند و جانبی که بد میگیرد، متعهد رعایت حقوق انسانی آن زن، نمیگردد، اگر این زن را فرشته آرامش و صلح نام بگذاریم که آرامش را باز آورده و جلو خونریزی را میگیرد، واقعیت به ما میگوید که این فقط مردان حربص آزمند و زور گو اند که از این قربانی و خون اش ذینفع میگردند، زن این صلح را به بهای حیات خود تأمین مینماید.

- در بد دادن حقوق انسانی زن به صورت کامل حذف شده و زن به صورت شی طرف معامله تلقی میشود، با حذف انسانیت در زن و نقض صریح حقوق او، نمیتوان از عناوین دلخوشکن و شاعرانه برای زن حرف زد، و او را با دادن نام بیهوده «فرشته صلح» راضی به چشم پوشی از انسان بودن نمود.

- زن در معامله «بد دادن» به حیث یک متاع بی ارزش به شکل «جبران خساره» به طرف متضرر (فامیل، خانواده قوم و یا عشیره مقتولین) «پرداخته میشود»، در بعضی از مناطق و عشیره ها تا حدودی بجای «زن» گاو گوسفند را جایگزین نموده اند، این تغییر یک گام به پیش را نشان میدهد، مگر گاهی سبب این تعویض را که متذکر میگردند، به انسان تأسف دست میدهد، زیرا تعویض قسمی بدان جهت بوده است که گوشت زن قابل خوردن نیست و زن پشم و شیر و روغن نمیدهد، تعویض مواسی به جای زن به خوبی ماهیت متاع «جبران خساره» بودن زن را عریان میکند.

- و اما اینکه بعد از «بد دادن» بالای زن «بد» داده شده چه می آید، گفته ها و شنیده ها در این باره بسیار تکاندهنده میباشد، شنیده شده است که اکثر زنان بد گرفته شده زیاد عمر نکرده اند و بصورت عجیبی، به مرگ آنان خانواده های ایشان نیز رضایت داشته اند، شنیده شده است که زن بد گرفته شده نزد فامیل مقتول، چنان موقعیتی میداشته که جایگاه کنیز یا برده مونت، به آسانی با آن قابل مقایسه میبوده است، شنیده شده است که مادر و پدر مقتول، زن بد گرفته شده را شب و روز چنان آزار واذیت مینموده اند که او اگر فرار نه میتوانسته است، مگر دست به خود کشی میبرده است، بعضاً وقایع دلخراش ناشی از بد دادن، تداوم دشمنی را به صورت خشونت بار آن به میان می آورده است.

وقتی زن به بد داده میشد، دیگر اقارب او سعی میکردند، او را از دنیای وجودی حذف شده حساب کنند، دیگر کوشش میشد از او اسمی گرفته نشود و در هیچ زمینه از او یاد نگردد، انگار اصلاً موجودی به آن اسم وهویتی وجود نداشته است، این شیوه شاید به دلیل پوشانیدن گناهی باشد که همه آن را احساس میکردند و برای مواجه نشدن با وجدان فردی و عمومی خویش، رأی به حذف وجود زن بد داده شده میداده اند. این است معنی بد دادن که تاریخ روستا های کشور ما آنرا به خاطر دارد، گرچه امروز بد دادن جزء زشتی های گذشته محسوب میگردد اما تا زمانیکه خشونت و مرد سالاری در مناسبات اجتماعی و اقتصادی جامعه عقب مانده حضور طبعی داشته باشد و تا زمانیکه فقر و نظام عقب مانده پا بر جا باشد، وقوع بد دادن محتمل خواهد بود و این وقایع عمدتاً در دهات به وقوع پیوسته و خواهد پیوست.

زن روستانشین است که عمدتاً آماج این همه مصائب می باشد، آن زن که مورد تجاوز دسته جمعی افراد مسلح متعلق به نیرو های پولیس قرار گرفت، روستایی بود، آن دختریکه بازهم مورد تجاوز افراد مسلح متعلق به قوماندان های محلی قرار گرفت، در ده و به دور از مرکز اداره محلی زندگی میکرد، زنانی که از ازدواج های اجباری زجر

میکشند و به پیره مردان به فروش میرسند، عمدتاً خواهران روستایی ما اند، کودکان دختر که قبل از رسیدن به سن معقول قانونی در مصیبت همبستری مرد پرتاب میگردند و بعداً به همین دلیل مصاب به امراض گردیده و زیاد عمر نمیکند، روستائیان ما اند، زن روستایی است که شش ماه در زندان شخصی در زیر خانه قید و شکنجه میشود، زن روستایی است که گوش و بینی اش بریده میشود، زن روستایی است که لب و دهن اش سلاخی میشود. ضرب و شتم دختران و زنان در دهات از جانب پدران، برادران و بعد شوهر، یک امر روزمره و عادی محسوب میشود، ستم های خانه خسر از جانب خشو نو و ایور نیز مسایل کاملاً قابل اغماض تلقی میشود، در دهات انواع متنوع آزار و اذیت پنهانی و نامرعی برای زنان وجود دارد، در جامعه بسته که دهن زن بسته است و حق بلند کردن اعتراض، شکایت و فریاد از او گرفته شده است، این اذیت و آزار های جنسی همچو شکنجه دائمی زن دهاتی را می آزارد، مردانی از اقارب و همسایگان، از این دهن بسته بودن زنان استفاده سوء مینمایند. به علت عقب ماندگی و نیک تلقی کردن «چشم و گوش بسته بودن»، بیشتر دختران روستایی، فریب بالهوسان را خورده و احساسات ایشان به بازی گرفته میشود.

در جامعه افغانستان که تاهنوز پرده ضخیم هراس از شرم و بد نامی جامعه قرون وسطایی در آن برقرار است مجال آنرا نمیتوان در اختیار داشت، تا به آگاهی ها و شناخت های دقیق در باره زنان مصیبت زده دسترسی پیدا کنیم و بدانیم که چند فیصد آنان دارای چه پایگاه های اجتماعی بوده اند که به این روز افتاده اند، تا راه حلی برای جلوگیری از بازاری شدن انسان جستجو گردد. وضعیت طبقاتی در دهات نیز طبقات و اقشار نادار و آسیب پذیر را در موقعیتی قرار میدهد که مصائب از این قبیل بیشتر دهاقین تهیدست و فقیر را آماج قرار میدهد و چنین فجایع اکثر از جانب لومپن های که در جامعه قوماندان های محلی محلی مستور گردیده اند و نیز همدستان تاریخی آنان بران تا تهیدست دهات تحمیل میشود، علت عمده و اساسی موقف ضعیف زن در جامعه روستایی کشور مصیبت فقر و عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی است، که گاهی به منظور تأمین معشیت فامیل، روستاییان مظلوم ما ناگزیر بوده اند، به تبادل زنان خود حتی با مواشی نیز تن در دهند.

و اما تطبیق ماهوی و کیفی حقوق زن :

این همه مظلالم و ستم که بر زن روستایی کشور روا داشته میشود، شامل رفتارهای میگردد که اصطلاح «زن ستیزی» کاملاً قاصر به افاده و بیان آن خواهد بود، البته زن ستیزی حتی ساده ترین بی اعتنائی به احترام زنان را نیز محاسبه میکند.

نمیتوان از آزادی ها و مصونیت های که زنان افغان در دهه دیموکراسی و حتی تا مراحل آخر حکومت کمونیست ها از آن بهرمند بودند، انکار آورد، ولی بازی های خطا آمیز سیاسی در آن دوره ها همه آن داشته ها را که حاصل رشد عادی جامعه بود به باد فنا داد، انحطاط پی در پی سیاسی - اجتماعی موقعیت حقوق زن را به نقطه سقوط داد که بسیار عقبر از مرحله تکاملی قبل از قانون اساسی 1343 ه ش تشخیص میشود، تفاوت اساسی در این است که در آن زمان زن برای به کرسی نشاندن حقوق حقه خود نیاز بی حد و حصر به دلیل آوری نداشت، زیرا فضای حاکم بر ذهنیت عام طبعیاً آماده به پذیرش این حقوق حقه بود، اما امروز که ذهنیت های عام شدیداً ردیکالیزه شده است، زن بیچاره ناگزیر است مثلاً برای اینکه عضو زن فامیل، شاهد یگانه قتل، معیوب ساختن، جراحت های وخیم و شاهد ضرب و شتم بوده میتواند، مجبور است دلیل و بینه بیاورد تا مگر مورد قبول واقع گردد، اگر سلسله رشد عادی همان زمان ادامه مییافت و توسط درهم ریزی نظام متعادل و با ثبات زمان، شکسته نمیشد، اصولاً زن جامعه افغانی در یک مرحله متکاملتر قرار میداشت.

امروز وقایع سیاسی و تقنینی که در اورگان های دولت پیرامون، تشخیص و تعیین مرز های حقوق زن رخ میدهد، حاکی از آن است که عکس العمل ها و حساسیت ها در برابر حقوق زن و پیشروی آن، در پارلمان (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) همان عکس العمل های آشنای است که طبقه مسلط در دهات حایز آن دیدگاه میباشد، واقعیت این است که حساسیت در برابر مسوده قانون منع خشونت علیه زنان و یا مثلاً باطل شمردن یکی از مواد قانون اجراءات جزایی مبنی بر شهادت اعضای فامیل در باره حادثات جزایی و حقوقی در محل وقوع، همنوایی اعضای پارلمان ما را با زورمندان مرتکب آن اعمال، عریان ساخته است، حتی بعضی از زنان نماینده نیز در چنین مشارکت ایدئولوژیک و دیدگاهی حضوردارند، دیده میشود که مواضع زورمندان دهات ما و زمینداران پسا جهاد، در نظام حاکم، خوب نیرومند اند و قادر اند از جولان نهضت های جلوگیری کنند که موضع آنان را به مخاطره مواجه بسازد و یکی از این جنبش ها تلاش زنان برای رسیدن به حقوق مشروع و عادلانه شان میباشد.

در طی دوازده سال اخیر یک جنبش قانونگذاری و قانونمند سازی در کشور به راه افتاد، این جنبش سعی نمود حقوق زن را در اولویت هایش قرار دهد، بدین منظور، دولت افغانستان تشویق گردید تا در گام نخست در تعهداتی که با جامعه بین المللی به عمل می آورد، ارزش ها و اصول جهانی ناظر بر رعایت حقوق زنان را به حیث یک تعهد پذیرا شود، که در این مسیر از میثاق های مربوط به حوزه حقوق زنان مانند میثاق «رفع کلیه تبعیضات علیه زنان» را متعهد گردید و افغانستان بعضی از اصول آنرا در قانون اساسی کشور نیز گنجانید، و تساوی حقوق زن با مرد که در

میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (1966) درج است در کنار میثاق قبلی نیز به صورت جدی قابل رعایت دانسته شد.

بعضی از متون قانونی ما که از دوره های قبل از بحران های سیاسی مانده اند، تا حدودی به سلامتی حقوق زنان کشور توجه داشته اند، که این قوانین اخیر الذکر، نیز نیازمند همزمانی کردن با جو حقوقی دنیای امروزی میباشند، قانون منع خشونت علیه زنان که براساس فرمان تقنینی رئیس جمهور نافذ گردیده بود، بنابر فیصله ولسی جرگه - که دلیل آن قبلاً تصریح گردید- از انفاذ برون کشیده شد. علت دیگری که تطبیق کامل و سرتاسری حقوق زنان وطن را مورد شک و تردید جدی قرار داده است، فقدان فاحش حاکمیت قانون در کشور است، این وضعیت ناهنجار سبب گردیده است که تقریباً تمام قوانین مخصوصاً قوانینی که با منافع روزمندان سازگاری ندارد، بروی کاغذ باقی مانده و به مرور زمان اهمیت ارزش خود را از دست داده و نزد مردم از اعتبار خود بکاهد، که در این میان قوانین بالنسبه جانبدار حقوق زنان نیز در تعلیق قرار خواهند داشت.

قانون زدایی که در کشور ما تقریباً 35 سال عمر دارد، فضای عمومی حضور قوی و منظم قوانین مملکت را آسیب جدی وارد آورده است، که اولین قربانی و متضرر این حالت، موقف آسیب پذیر زنان میباشند. آن قوانین مربوط به حقوق زن که مجال تطبیق نسبی و قسمی می یابند، در مراجع عدلی و قضایی و در اداره به نحوه مرد سالارانه تعبیر و تفسیر میشوند، که در نتیجه زن در آخر کار دست خالی به قفس بی دفاعی اش برمیگردد.

طوریکه ملاحظه شد، حقوق زن حتی در معنی ایده و آرزوی آن تا حال در اختیار اکثریت عظیم زنان کشور بخصوص خواهران دهاتی ما قرار نگرفته است، آنان حالا هم ضمانتی برای مستحق بودن حقوق ایشان ندارند و طبق دساتیر قرون، ستم میکشند، زنان شهری با نقض حاکمیت قانون، به حقوقی نمی رسند، زورمندان زن ستیز، مجال تبیین را برای زنان نیمگذارند، این عوامل باعث گردیده تا افهام گردد که برای نیل به اهداف اصلی تأمین کامل حقوق زنان - در نظر و در عمل- تا هنوز راه دور و درازی در پیش باشد، که در فهرست تنگنا ها باید آن خطر جدی که تحولات سیاسی نه چندان امید بخش کشور، قلمرو حقوق نیم بند زنان را تهدید میکند نیز باید به حساب گرفت.

همین است که تحولات و اصلاحات ما در حوزه حقوق زن نیز دارای نهاد های اساسی پایه بی نمی باشد، در شهر های ما حقوق زن به شکل یک پدیده لوکس و تجملی در ویتترین صحبت ها و مجالس ما تحصیل کرده ها و عده ای محدود ما شهری ها، خوش نمایی میکند و زن بیچاره روستایی نمیداند که این عجوبه خوش رنگ و خوش نام چیست و... و این وضعیت واقعاً غم انگیز است. قابل درک است که تحصیل کرده و شهری فاقد امکانات، در این وضعیت تقصیری ندارد، اما این هم قابل درک است که بدون همبستگی مستحکم زنان شهری و اکثریت زنان کشور یعنی زنان دهاتی، مادر کشور افغانستان احقاق حق نخواهد شد، باید حقوق زن در کشور را به اکثریت مستحقین آن یعنی زنان روستایی وطن رسانید، باید خواهر روستایی ما را به آگاهی های لازم به حقوق اش مجهز نمود، زنان روستایی خواهند توانست با ایفای نقش خود حقوق زن را جامه عمل بپوشانند، باید تجلیل روز همبستگی زنان، هشتم مارچ را به روستا ها ببریم، تحقق همبستگی زنان افغانستان در دهات، به مشروعیت حقوق ایشان زندگی می بخشد و خواهران ما جایگاه اصلی شان را که مستحق آن میباشند، بدست میاورند.

پایان

یادداشت: در تهیه بخشی از معلومات اساسی این نگارش مدیون رهنمایی های با اهمیت استاد عالیقدرم کاندید اکادمیسین، جناب اعظم سیستانی میباشم، سپاسگذار تذکرات عالمانه ایشان.